

چهارشنبه ۴۶/۱۱/۱۱

... بالاخره تشریف بردن شاهنشاه به عربستان موقوف شد. البته این امر به مناسبات ما لطمه می زند و سیاست آمریکا را هم ضعیف می کند، ولی ما که نوکر آمریکا نیستیم، اگر سعودی ها باشند به ما چه؟ چطور ممکن بود آنها با آن قدرت از بحرین پشتیبانی کنند و بعد شاهنشاه، به قول معروف، تشریف ببرند و با آنها خوش و بش کنند؟ سفیر آمریکا نهایت سعی را کرد که این تاخیر اتفاق نیفتد، و شاهنشاه تشریف ببرند، ولی با این وصف تشریف نبردند. به علت آنکه ما یک حرف می زدیم و آن اینکه باید سعودی ها اعلامیه بدهند که غلط کردیم. درست که ما ممکن بود از ادعای خود به یک نحوی و با گرفتن امتیازاتی، از بحرین (مثلا اینکه پایگاه هوایی یا دریایی به ما بدهند) صرف نظر کنیم، ولی نمی توانستیم شاهد بخشش ملک فیصل از حساب خود باشیم. لیندون جانسون هم تلگراف کرد و خیلی التماس کرد که این بریدگی اتفاق نیفتد، و شاهنشاه تشریف ببرند. ولی شد عجب اثری در مردم گذاشت. همه مردم، مثلا حتی مادرم، خوشحال بودند که قدرت نشان دادیم. ...

..... یک مطلبی راجع به عربستان به شاهنشاه گفته بود که خیلی خنده دار است و آن اینکه سعودی ها فقط بیست و پنج میلیون دلار به یک شرکت آمریکایی داده اند که بیاید انبار مهمات آن ها را بازرسی کند، ببیند چه دارند و چه ندارند. آموزش نظامی که صفر. هرچه سعی می کنیم، اصولاً نمی خواهند یاد بگیرند.

شنبه ۴۶/۱۲/۵

.... حالا منزل برگشته ام، قدری کار می کنم. اگر بتوانم زودتر خواهم خوابید. زیرا مطمئناً نصف شب یا صبح زود مرا بیدار می کنند که نتیجه کار دانشگاه شیراز را بگویند. هنگام نماز دعا کردم که به بچه ها صدمه وارد نشود، گو اینکه به خودم هم بد گفته و فحش داده اند، ولی به هر حال برای کشور و پدر و مادر خودشان عزیز هستند. به علاوه پیش ما امانت هستند. از ناراحتی تمام بدنم به خارش افتاده است. اگر چه تاکید زیاد کردم که نباید خون از دماغ کسی جاری شود....

پنجشنبه ۴۶/۱۲/۱۷

...امروز دولت تعطیلات رسمی سال آینده را اعلام کرد. یک بار اعلام کرده بود، چون عید فطر و عید مبعث و عید قربان که از اعیاد مهم اسلام است، زده بود، سرو صدای مردم درآمد. من به شاهنشاه گزارش عرض کردم، فرمودند این سه عید را بگذارند. امروز باز دیدم دیوانگی دیگری به خرج داده اند. بعضی روزها را مثل نوزدهم ماه رمضان و نهم محرم (تاسوعا) و غیره را حذف کرده اند و تفاوت همه این ها فقط ده روز در سال است. نمی دانم این چه پافشاری احمقانه ای است در این موقع که دولت با کنسروم نفت از یک طرف، با امریکایی ها و انگلیسی ها از طرف دیگر، درگیر است و امیدی به کمک روسها هم عملا نمی تواند داشته باشد. چنین حمقی به خرج می دهد و افکار عمومی را ناراحت می کند. از یک طرف جنگلبانی و ارتش به جان مردم افتاده، زمین های مردم را بی ربط تصرف می کنند و باعث ناراحتی مردم می شوند، از طرف دیگر هم این سیاست عاقلانه دولت است، آن هم در این کشمکش. هویدا مرد کوچکی است و اهل پیش بینی نیست. خدا عاقبت را حفظ کند. من ناچار به شاهنشاه تلگرافی عرض کردم که این وضع صحیح نیست. بعد از رسیدگی به کارهای جاری، امشب ساعت یک صبح می خوابم. ولی ناراحتم، چرا بی جهت انسان سوزن به پهلوی خود بزند و بعد بنالد.

چهارشنبه ۴۶/۱۲/۲۳

امروز روز فرخنده ای بود. در رکاب شاهنشاه و شهبانو به اصفهان برای تاسیس کارخانه ذوب آهن رفتیم. نخست وزیر هم در رکاب بود. چندین دفعه من از شوق گریه کردم. این یکی از آمال ۴۵ ساله ملت ایران است که امروز عملی می شود. از محل فروش گاز به درست می شود. علاوه بر این، فروش گاز ظرف سالهای آینده به ما فرصت خواهد داد که هزار مایحتاج دیگر منجمله اسلحه از روس ها بگیریم. هیچ خاطر نمی رود وقتی در رکاب شاهنشاه سه سال قبل به مسکو رفتیم، این قرار گذاشته شد. شاهنشاه مرا به کناری خواستند. در صورتی که هردو نفر در باغ بودیم و رادیوهای کوچک را در جیب خودمان باز کرده بودیم که امواج گیرنده را خراب کند. خیلی اهسته فرمودند: فکر می کنی دوستان ما بگذارند این کار عملی شود؟ عرض کردم نیت اعلیحضرت پاک و به قصد خدمت به کشورتان و مردم است، هزار مرتبه هم از امریکایی ها و انگلیسی ها و آلمان ها این

کارخانه را خواسته ایم، نداده اند، اگر، هم بدهند در مقابل دلار می خواهند، در صورتی که به این ها گاز می دهیم، گازی که پنجاه سال مفت سوخته است. پس در این زمینه حق ایراد ندارند، فرمودند راست می گویی به امید خدا تصمیم می گیریم...

چهارشنبه ۱۴ فروردین ۱۳۴۷

...بعد از این مذاکرات، شاهنشاه پیام مهمی در باره ویتنام برای جانسون فرستادند و طوری بازی کردند که حفظ این تعادل بین شوروی و آمریکا از ایران، حقیقتاً مایه سربلندی و افتخار هر ایرانی است. خدا عمرش بدهد، ولی وقتی این یادداشت ها منتشر خواهد شد که من و او هر دو مرده باشیم. اما من این مطالب را می نویسم که ملت ایران بعدها بداند که حفظ این کشور در دنیای متلاطم امروز، آن هم با این آسایش و آرامش و پیشرفت، چه بلایی بوده است و چه اندازه زمامدارش ماهرانه کشتی را در این دریای متلاطم ناخدایی کرده است. اگر محمد رضا شاه مجموعاً پنجاه سال زمامداری بکند، این کشور مسلماً از متریقی ترین کشورهای جهان است....

دوشنبه ۴۷/۱/۱۹

صبح به کارهای جاری رسیدم. بعد شرفیاب شدم. راجع به برنامه ورود سلطان حسن پادشاه مراکش عرض کردم که وضع او خراب است هیچ برنامه نمی شود تنظیم کرد. خیلی عرب وار می آیند با دویست نفر همراه و آن هم می گویند برنامه هر دقیقه بسته به نظر پادشاه است، آن هم موقعی که یک ساعت به ظهر از خواب بیدار می شود. خیلی خندیدیم. عصری روضه معمولی هر ساله در مسجد سپهسالار شروع شد.... بعد، آرمین میر، سفیر آمریکا را که خواسته بودم، آمد. او امر شاهنشاه را ابلاغ کردم. گفتم: چرا راجع به اعتبار خرید اسلحه زودتر اقدام نمی کنید؟ مطلب عجیبی است، ما پول می دهیم، باید منت هم بکشیم؟ روسها پیشنهاد فروش اسلحه داده اند. خیلی ناراحت شد. به علاوه باید برای فروش پنج سال، خیالمان راحت باشد، یعنی از حالا مطمئن بشویم که تا پنج سال چه به دست می آوریم و هر سال چه برنامه داریم. اطمینان هایی داد، چه اندازه درست باشد، خودش هم نمی داند چون سال آخر ریاست جمهوری جانسون است، بعد هم کار در دست کنگره است.

گفتم: شاهنشاه ممکن است در ماه تیر، بعد از مراجعت از آمریکا به شوروی بروند، هیچ دلیل ندارد اگر از شما راضی نباشند با روس ها معامله نفرمایند، از همه چیز گرفته، تانک، هواپیما، کشتی موشک انداز و غیره. گفت: داری ما را به جان هم می اندازی (یعنی ما و روس ها را؟) گفتم: ابدا چنین چیزی نیست. ولی یک نفر مرد وطن پرست که گرفتار این دنیای پر آشوب است چه می تواند بکند؟ گفتم: وقتی شاهنشاه با این قدرت به روس ها می فرماید من مداخله و پشتیبانی شما را در امر خلیج فارس نمی خواهم، از آن صحبت نکنید، باید سر پای خود محکم باشند، نه این که به شما یا روس ها متکی باشند. این سیاست ملی را شما باید قدر بدانید.....

امروز اعلامیه ایران و شوروی انتشار یافته بود، خیلی معقول بود، بر خلاف نطق آلکسی کاسیگین در مهمانی نخست وزیر که در کشور ما این همه فحش به اسرائیل و آمریکا داد، کاملا بر خلاف نزاکت بین المللی بود. وزارت خارجه غفلت کرده بود که قبلا نطق را کنترل نکرده بود...

شنبه ۳۱/۱/۴۷

...ساعت ۹ پادشاه مراکش رفت. از آن جا با هلیکوپتر در رکاب شاهنشاه مقداری روی تهران و ارتفاعات شمالی و سد لتیان (فرحناز) پرواز کردیم زیرا شاهنشاه می خواستند وضع جنگل کاری ها را تفتیش کنند. در هلیکوپتر فکر می کردم فرق دو پادشاه تا چه حد است. آن پادشاه با آن قبای عربی و یک حرم بزرگ و گیوه با تانی در حرکت که حتی در هلیکوپتر هرگز ننشسته است و این پادشاه جنگل کاری های اطراف تهران را شخصا تفتیش می کند. من این مطالب را برای تاریخ می نویسم و گرنه هنگام نشر آنها هیچ کدام زنده نخواهیم بود. اما ملت این را باید بداند یک نفری همه زندگی خودش را وقف پیشرفت و عظمت او کرده بود....

شنبه ۱۱/۳/۴۷ تا چهارشنبه پنجم تیر ۱۳۴۷

ناهار این روز را هم دانشگاه هاروارد داد، در موزه باستان شناسی. و باز شاهنشاه فی البداهه نطق عالی کردند. من شب

پیش هرچه اصرار کردم فردا زره ضدگلوله بپوشند، شاهنشاه به من خندیدند و گفتند قرآن در جیب دارم کافی است. ماشاالله به این اعتقاد. عرض کردم، به خدا من هم معتقدم، ولی از قدیم گفته اند با توکل زانوی اشتر ببند. ولی گوش نکردند که نکردند و به حمدالله به خیر گذشت.

دوشنبه ۴۷/۴/۱۰

راجع به انتخابات فرانسه بد نیست پیشامد کوچکی را این جا بنویسم که حکایت از این پیروزی بزرگ می کرد. ^۱ یکشنبه قبل، یعنی درست ده روز پیش که شاهنشاه از زوریخ به مراکش رفتند، اجازه گرفتم برای استراحت دو سه روزه ای که خیلی طرف احتیاج من بعد از خستگی مفرط سفر آمریکا بود، ماندم. یک دختر فرانسوی همراه من بود. شب و روز یکشنبه را می خواستم کاملا استراحت و تفریح بکنم ولی با کمال سماجت از من بلیط طیاره گرفت که صبح یکشنبه برود به فرانسه در حوزه خودش رای بدهد (در دور اول) به علاوه پدر و مادرش را وادار به رای دادن بنماید و برگردد. همین کار را کرد و رفت به دوگل رای داد و عصر برگشت. می گفت حالا صحبت کشور است، صحبت شخص نیست. وطن در خطر است. من واقعا به این دختر که دوست من هم نبود و فقط به زیبایی او علاقمند بودم، به اخلاقی سجده کردم. وقتی برگشت، برپای او بوسه زدم و مدتها گریستم. زیرا خیلی مشکوک هستم که در کشور ما چنین علاقه هایی پیدا بشود. البته علاقه بدون تردید هست، ولی آیا ما که مسئول هیئت حاکمه هستیم، توانسته ایم چنان از خود گذشتگی از خود نشان بدهیم که مردم را این چنین شیفته وطن بکنیم؟

شمسارخ ساقی و می رنگینم

بس که در خرقة آلوده زدم لاف صلاح

^۱ منظور پیروزی شارل دوگل در انتخابات پارلمانی فرانسه است.

برگرفته از کتاب « یادداشت های امیر اسدالله علم - جلد هفتم » ویراستار: علینقی عالیخانی، انتشارات معین